

ای سلطان هرگز در صداهو و بسوزن پروری و میا لکه همیشه در صد تحقیق رحمت رار عین باش تا الکه بدانی چه اندازه زحمت از برای مملکت تو میکشد و حوشه عالی تو در زمانی خواهد بود که اسباب امید واری و بی بازی آنها را فراهم کنی همیشه اوقات تو فکر این مردمان باش دوم خانواده که ملاحظه نمائنی بیرون مشغول زحمت بهم کاری و درو کردن میباشند در صورتیکه اطفال آنها مشغول نهود و لعبند و ماتمت رحمت آنها نمیباشند بگویند که ر الوافع پدر و مادر ما و اجداد ما مردمان بی شعوری بوده که خود را آلوده باین کارها میکنند

(تموکبا) یکی از سلاطین دودمان سابق خون شیدا اگر تحت سلطنت لشپند لوایم حکمرانی و رعیت پروری را نمیتواند بجای آورد چندی با مردمان بیلاقی سر برده مانند آنها زندگی نمود پس از آنکه وارث نشت شد محبت و مهر نانی زیادی با افراد رعیت نمود چرا که میدادند بسیار یک از طبقات آنها متحمل چگونگی رحمتی میباشند پس با این افراد رعیت تماماً او را دوست میدادند مخصوصاً نوا سطره حسن سلوک و آدابیکه از او ملاحظه می نمودند و با بطوریکه پدر و موطن اطفال خود میباشد با بطور موطن رعایا می بود و هر وقت کسی را محتاج به پریشان میدید کمال مراعی را او می نمود

وزیر بیاد ساه میکش مرآبه اگر بیروی بصایع مرا نکند افراد رعیت بر فقتر زسب شما معذک خواهند شد و فواین خوب مقبوس سابق که در خصوص حرام و حنبایب وضع شده است بی فایده و بی اثر خواهد بود علاوه متبازی ما بین اخیار و اشرا را نخواهد بود رعایا تمام صدا خواهند آمد بشرحی که بد گوئی و رعیت شما را خواهند کرد ارواح مجرد را بدستگیر کردن شما قسم خواهند داد

مرآبه اگر گوش بصایع من ندهد مردمان منقلب و دردد محل وثوق و شهادت شما خواهد شد لهذا کوشش بحرف آنها خواهد بود و اگر شکایت رعایا را شما برسانند آنها را بی شرفی و مهره خواهد خواند و بطوری بسیار میکند که شما را وادار کند بر راست آنها عاقلی را بس که شخص سلطان باید خیلی محتاط و بردبار باشد یعنی عمو که آثار بر روی است در شما خواهد بود علاوه بدون جهت در صد ادبیت مردمان بی کراهی و بی حرم بر خواهد آمد و گاهرا که سر او را تپیه بپزند تپیه خواهد نمود در صورتیکه شکایت گله مدان کمتر نخواهد شد علاوه تمام مردم از شما متعبر خواهند شد

علاوه بر (چشوکنک) عمومی سلطان چند وزیر برده بکار بودند که بدیم و نامه ح سلطان ما داد

عمومی دیگری سلطان دشب که همیشه مہکت سلطان نباید از وقار و جلال سلطنتی عفت کند
 علاوه مہکت سلطان باید همیشه بآنچه کہ مہگوید دفت نماید معلمی داشت موسوم بہ (موی)
 کہ مروت سلطان مشغول تفریح کردن میشد مأمور بود کہ ملاحظہ رفتار اورا نسبت بسایرین
 نماید یعنی باشخاص جلی پست و بزرگ چگونه رفتار میکنند ناب الحکومہ شهر زمانی کہ
 سلطان داخل قصر میشد یا از قصر خارج میشد مواطبت بودہ پند کہ سلطان صروریات معنہی
 را بجای مہاورد یا نہ لباسا و کلاه و کمرش یا کبرہ است یا نہ و از رھسار و سلوکش را ثمنہ
 صدق و انصاف و عدالت و تہوی امتشمام میسود یا عدیشود (چئو گنک) کہ مصلح امورات مملکتی بود
 مامور شد کہ سلطان را در خلوت و خلوت مواطبت باشد تا آنکہ نکامرانی وں پروردی تی
 در نڈھت و در هنگام شب پس از آنکہ اجراء دیوانخانہ مرخص شدند هسق و معجور
 مشغول نشود

خلاصہ (شائو گنک) روم آزمائی و تفر اندازی را بسطان تعلیم میشمود و علاوه آنچه کہ
 لازمہ گنک بود ارقیبل علم موسیقی باو تعلیم میکرد بلکه علم آواز و خواندن را نیز باو بیاموحت
 و معلم در رک هبت حرکات شمس و قمر و سیارات و آثار سما و براب و تعلیم میکرد از اس
 روم معلوم میشود کہ بجهت تربیت سلطان حوال کمال مواطبت و ممارست را میدانشند چی در
 یارده ورن قبل از مہلاد یا بہ و ما بہ علومیک بجهت تربیت نمودن شخص سلطان بود
 معلوم میسازد کہ تربیت بعد کمال رسیده بود در انواع تاریخی چین مطالب دہل را مرقوم داشته
 اند — سلطان د سال ششم سلطنتش اداره را کہ از برای صد ہر از عمال جلی بزرگ دایر
 سده بودہ علم نمود تشریفات و علم موسیقی را بطرز صحیح تربیت داد و نیز در کتاب (گنک)
 کیں بو) عبارات دہل منظور شد اس در زمان و وزارت (چئو گنک) سلطان عام رحال را
 بدیوانخانہ بطریقہ تشریفات و عام موسیقی را منظم نمود و قوانینی در خصوص اوران و
 مہاسات وضع نمود

(شرح ازبہای مفتاحیس)

در این زمان طواہب (سائیانو) ہی و حشبان نومیکہ کہ بعضی از آنها بواسطہ امپراطور (چن)
 بخرت چین محرت داده شدہ ہر سلسلہ نژادتی ہارا تشکیل دادند و برخی دیگر در حبال
 چین متواری شدند چنانکہ اعتقادشان هنوز مطلق العنان و یاعی میباشد جماعتی از (بوچانگ)
 کہ از زاد ہان طواہب محسوب میسند عارم پای نخب چین گردیدند و در انھام مشغول فلاحی شدند

مخصوصاً نگاشتن در صحت نوت مشغول شدند پس از آن محمهای آن را جمع کرده ارایه ها را
 از آن بر و مالا مال کرده سوار آن شدند و متوجه وطن خود گشتند (چنگ وانگ) از وزیر
 خود (چو کنگ) سؤال نمود چرا اینطور نمودند وزیر در جواب گفت ایسا الله همانطوریکه
 محمهای در صحت نوت در يك نقطه اجتماع پیدا نمود افراد رعایای شما در هر امری اجتماع پیدا
 نمایند یعنی اتحاد و اتفاق و روند پس از سه سال سلطنت طایفه (یو چانگ) با چند مرتجع مجدداً
 در ساحت دیو احاطه حاضر شده يك قر قاول سید و دو قر قاول سپاه و يك دینا قبل برسم
 هدیه قدیم پیشگاه سلطنت نمودند چون و کلائی گذر سه سال قبل از (یو چانگ) آمده بودند
 در وقت مراجعت راه را کم کردند (چو کنگ) به و کلاسی جدید پنج ارایه عطا نموده که
 از برای نشان دادن طرف جنوب ساخته شده بود پس بر روی ارایه ها سوار شده متوجه هوا سی حونی گشتند
 چون در بین راه و کلاسی مذکور در سب ملذت امتداد سیر ارایه نبوده و غالب را مشغول تفریح
 و بازی بودند رسید نشان بوطن قریباً يك سال طول کشید — خلاصه (چو کنگ)
 در سال یازدهم سلطنت (چنگ وانگ) دیبا را وداع گفت و این سلطان بی از مشاهیر
 حبلی دانشمند چینی قام مرود عمل و پیشوی را که در احیای مهام مملکت ظاهر ساحت
 بالا تر از آن بود که در عصر آن متوقع بود چینی ها اندازه او را محترم میدانستند که محسمه
 او را در پهلوی محسمه (چانگ وانگ) روی تخت سلطنت در اطرافیکه موسوم بمید نور
 در دمان سیم بود منصوب ساختند مورخینی که حالات (کنهسوس) را مرقوم داشته اند
 میگویند پس از آنکه پنج قرن از دوره سلطنت (چانگ وانگ) گذشت روری (کنهسوس)
 خواست با چند نفر از تا کردانش تم شای عهد مذکور رود یکی از تلامذه شخص آنکه
 دهد محسمه سلطان و وزیر روی تخت سلطنتی مستقر شده باشند حدود سارت دبل اظهار
 تمجید و حیرت نمود — ای استاد محسمه هائی را که می بینم طامراً میاید نهی از حالات
 وزیر و سلطان میباشد و اگر اس طوری است عهدام چگونه (چو کنگ) که از عقلاسی
 عصر خود محسوب میشد ربه خود را فراموش کرده در پهلوی سال و ولیدعت خود می
 لید و هتک احترام او را مینماید (کنهسوس) در جواب گفت آن میگویم مقتضای
 صحت سبب نشستن سلطان و وزیر در روی تخت سلطنت شده میدانی یعنی چون اطلاع از
 حقیقت مطلب نداری بواسطه استدلال به ادله و بر همین سر در گم میشوی پس محسمه آگاهی
 تو مطالب سالنامه (چو) را برای تو نقل میکنم (و و وانگ) در زمان رحلت پسرش

(چنگ وانگ) را ولعهد خویش کرد ولی از آنجا که سلطان مبد است که پسرش بواسطه صغر سنی که دارد تا چند سال دیگر از عهده سلطنت کردن بر نمی آید (چئو کنک) را نایب السلطنه و قیم او نمود تا آنکه زمان رشد شاهزاده حوال رسد و ما نیز که (چئو کنک) مشغول حکمرانی شدیم آن را داشت که مبادا رعیت او را وارث مطلق و جائزین (و ووانگ) فرصت نمایند لهذا در اطاق برری که موسوم به مبد نور بود بار عام داد و در آنجا از رای آنکه ولعهد (چنگ وانگ) را ابلقات رعیت رسانند او را در پهلوی خود روی تخت سلطنت بنشاند .

کتاب شماری که موسوم به (شیکنگ) و از تألیفات (چئو کنک) میباشد بدست (کسه بوس) پیفتاد و بزرگتایمکه موسوم به کتاب تشریحات مدهی میباشد و نسبت به (چئو کنک) میدهی گویند کتاب قلوبیرا که امپراطور (قوهی) بجهت تسخیر معنی از تو این نوشته (چئو کنک) اصلاح نمود و کسب تاریخیرا که در حالات دودمان (چئو) نوشته آمد بر با نسبت میدهی در سال دوم سلطنت (چنگ وانگ) مجدداً و کلائی از طرف (یو چانگ) بدیدی سلطان آمدند و در سال پنجم سلطنتش تمام رجال و رؤسای دیوانخانه شرق حاضر در محضر سلطان شدند و چهار طا به بزرگ و حتی موسوم به (ری) بجهت سلطان باج و حراج آوردند و در سال سی و پنجم سلطنتش نارای از طلا در (هین یانگ) ببارید و در سال سی و هفتم بدو وزیرش حکم فرمود حدام و ملازمین و پشکاران سلطنت را حاضر نمایند تا آنکه وصایای خود را حسابدیر ریائی نشد که دنیا را بدرود گف — خلاصه شرح رحلت و سیریه تشییع جنازه (چنگ وانگ) حالی از بپده نمی باشد چه نمونه خوبی از عادات سلطنتی آن اوقات می باشد روزی که سلطان کسالت مزاج پیدا نمود سر و صورت خود را دست و شوده پیش خدمتان لباس در برش کردند پس از آن سلطان بمرکوب چنگ سکی که مرین بخواهران شده بود تکیه داد آنکه مران مملکت را بطلبید و حطه دیل را بخواهد (کسالت مزاج من زور برور در تراند است بدی لحاظ کان میبکم که از این مرص خواهم مرد بی احل مهلت نخواهد داد که سر فرصت وصیت خود را بکم پس همین حالا آنچه را که باید بگویم میگویم — سلاطین پیش از قبیل (و ووانگ) و (و ووانگ) در تقوی و برهیز کاری شهره افاق کشتند و وسيله مینب ملت را بخوبی پینا ککردند و حدود و کسالتی هر فردی از

از افراد رعیت را معین ساختند پس در امر سلطنت با نظارت حوین سرایت کرده و کمالات شرح دادند که عموم مردم مطیع و منقاد گشتند طولی نکشد که شخص من با وجود عدم تجربه و اربت تحت شدم بجهت قبول همچو امر ارزگی که از طرف پروردگار بمن رجوع شده بود کمال خوف و عتاب خنوع و حصول در من پیدا شد ولی در حال دستور العمل (و وواتک) و (و وواتک) را طاری نمودم و خودم حرکت تغییر و تصرف در آن را محمود خلاصه امروز ایند نمائی مرا مبدلایک مرض مهلکی نموده بخوبی که در حرکت در من نمیب شد بلکه از حال خود می فهمم که حس آحرم میباشد پس وقت را عیب شده و صیاب خود را میبکم آرزو و آمال من اس است که کمال پرستاری و نگاهداری را در پسر من (چو) نکشد تا آنکه بتواند تحمل شایده و مصائب روزگار را نماید لارمه حسن مواظبت شده در حق او این است که یاب و مایه تربیتش بجائی رسد که عساکر و عساکران همراهی و التماس را داشته باشد و کسانی را که در دور او هستند تعلم و تربیت نماید و همیشه در صدد مباح و سلاح و ادب ممالک خود باشد چه تسلط بزرگان بکوچکان بواسطه درسی و سر مشق خویش است که از آنها تراوش میکند مخصوصاً خواهش من از سب است که در بدو سلطنت کاری نکشد که پسر من چو سر تک هیچ فعل زشتی نبود پس از آنکه وصیت سلطان تمام رسید تمام رجله و مران مملکت زمین خدمت بوسیده مرخص شدند فردای از روز سلطان دنیا را وداع گفت در آن اوان (چو کنت) بیست سلطنت را داشت بدو نفر از رجال امر فرمود که فرمانهای (تی) را حر کنند و نفری در دار و صد نفر مستحفظ مخارج در وازه خنوی مملکت چین هر سال تا آنکه سلطان جوان را به مارت شرقی برسانند در آنجا مشغول عبادتاری شود الفصه در آن اوقات چیرهای که (و وواتک) وصیت کرده بود باب السلطه در صفحه کاعدی مرتوم داشت صاحب منسی که موسوم به (تی) بود پدۀ ر که دارای زجره سلطنتی بود در سال سلطنتی صب نمود و پرد های دیگر در ده در مح سلطنت بیاب و صب و در مقابل در عمارت سلطنتی سه حصیر پهن نمودند و در آن کوچک سهی که مر من بجوامع آمده بود بر صب کردند و بر جلو عمارت عری سه حصیر دیگر پهن کردند و میری از صدف بر سر آنها مستقر داشتند و در جلو عمارت شرقی سه حصیر دیگر بر پدید آمدند و مر من دیگر در آنها که در دو در جلویک عمارت علیحدۀ سه حصیر دیگر پهن نمودند و میر رنگ و روغن دای در آنها کردند و بیخ و بله حواص بهار کرانها با صمام یک عماره که علاوه دارای یک

سرحی بود. مایک کتاب تاریخ و جواهرات دیگر در عمارت مقابل محزون داشتند و در یک عمارت دیگر که در طرف غربی بود لباسهای مخصوصی که از برای رقص بود تا چند نوع صدف و یک طبل مخصوصی که دارند و در یک عمارت دیگر شرقی بهره و گل و چند تیر که از چوب حیزران ساخته شده بود گذاردند. عرابه نزرگی دو نزدیک پله کل تالار قرار دادند و سر او را بطرف جنوب بر گردانیدند. عرابه دیگری که از برای راهبانی عرابه اول بود نزدیک پله کل آمد و روت نوکرها گذارده شد دو صاحب صب با کلاه فرم سره رنگ جلو در اطاق پذیرائی ایستاده اندر زهی که دارای سه شیه بود در دست گرفته بودند چهار صاحب منصب دیگر نزدیک تالار غربی و شرقی ایستاده و کلاه پوست گوزن بر سر نهاده بودند و در داخل تالار شرقی و غربی صاحب منصب بزرگی ایستاده که دارای کلاهی مخصوص تشریفات بود و نیز مخصوصی در دست داشت و در روی پله کل شرقی صاحب منصب دیگری ایستاده که دارای بزه چهار شیه میبود و نیز صاحب منصب دیگری که دارای بهره یک شیه بود در روی پله کل کوچک طرف شرقی ایستاده و سلطان جوان با کلاهی که پارچه اتس از حسن کتان بود و لباس مختلف الون در روی پله کل اطاق پذیرائی ایستاده رجال و سران مملکت با لباسهای سیاه و کلاههایی که بر از پارچه کتان بود در حضور سلطان ایستادند. خلاصه هر کس بجای خود با ایستاد و صکر خدمت است نایب السلطانه مملکت که موسوم به (نای مایو) بود و مورخ برک مملکت که موسوم به (طایس) بود تا وزیر تشریفات تمام با کلاه کمائی و لباس قرمز حاضر خدمت شدند نایب السلطانه و وزیر تشریفات در پله کلانی که از برای پذیرائی مهمانها بود پیام نمودند در حالی که نایب السلطانه جواهر گرانبهائی را که از برای تزین سلطان بود در دست داشت و وزیر تشریفات طرف محضه صی با یک قطعه جواهر دیگر در دست گرفته و مورخ برک در روی پله کلانی که از برای اقامت مهمانها بود با ایستاد و وصیت نامه را تقدیم سلطان نمود و شاهها مضمون وصیت نامه را تعصار محاسن امام کرد (سلطان مرحوم حل شاه در وقت وصیت نمود بر میر جواهر تکبیه داده مصامین دلیل را اظهار نمود شما را که ثمره حیات و زندگی او هستند امر فرموده که بهر قوانین موضوعه احکام خود بگردید و همیشه دوسنده حصص سلاح و امنیت و اخلاق بیک رعایت نموده باشید) پس از احتیاط حطه مراح برک سلطان چند نامه بسجده آماده مابد شد و جواب دلیل را اظهار داشت هر چند که مایک

و بی حکمایم ولی بر حسب امر پرفران يك هون اس مر مهم یعنی سلطنت احد د خود را می نمایم پس از آن طرف و جواهرت مذکور را در دست گرفته سه دوهه تعظیم و تکریم نمود سه دوهه شراب زمزم ریخته و سه دوهه دیگر از آن شراب عظیماتما ساروف نمود پس از آن وزیر تشریفات از حسن سلوکه و مراسم پذیرائی سلطان تعریف و تمجید کرد خلاصه باب السلطه طرف را پس گرفته از مالور پائین آمد و دستپایش را شسته طرف دیگری در دست گرفت و با تشریفات لازمه بیاب سلطنت خود را از جانب سلطان حوان بمصار عملس ظهار داد پس از آن طرف را بیکی از صاحب منصبان رد عموه در مقابل سلطان زمین خدمت سوبهد سلطان از طرف خود مراسم لارمه را بجای آورد مجدداً باب السلطه طرف مذکور را مکرر قدری شراب زمزم ریخته و آبهای خود را بر آن سوه نمود از آن طرف را پس داده از یله کان مالور پائین آمد سلطان را سلام کرده سلطان حوان سلام و را بداد پس باب السلطه اعالی و ادانی را مرخص کرده ماضل از مالور پذیرائی بیرون آمده بر دیک در عمارت شمالی بابستاد باب السلطه که رئیس الرؤسای مملکت بود بنسرا، بواسی عربی از در دست چپ خارج شد و (بی حکمت) سرگردی رؤسای عرب مشرق از در دست راست بیرون آمد خلاصه اسپانی را که رؤسای تناک بجهه سلطان پیشکشی آورده بودند قطار نمودند در صور تیکه رنگین مایل بر روی ویایتان فرم رفت بود در آن اوان رؤسای مملکت خطبه دبل را بجهه سلطان فرات کردند ما که از حدامی محبوب میسویم که باید حفظ و حراست مملکت را بنائیم آنچه را که در حاک و مستمملکت خود داریم قدیم پیشگاه سلطنت می نمایم پس از آن زمین خدمت بسپده مرخص شدند باب السلطه و (پرس زوئی) مجدداً محصور سلطان مشرف شدند و آنچه که لارمه تعظیم و تکریم و بجای آورده خطابه دبل را مروض داشتند (بالعجر حمارت مذکور به پسر آستان چند کلمه دبل را عرمانه عرمانه میدیم الا حلیه خواهایی که سلطنت (بوانک) و (ووانک) عمالت عربی است حدادوند متعال کمال ماری و همراهی را مانها فرموده و رؤسای ممالک عرب را مطیع و فرمانها سامت شما که حدالا متصرف کل ممالک چین کشاید باید سرسوق و فرمانها آه بروید توقع همروسیاست کنید و بتوقع التفات و مرحمت نمایند و اسباب سعادت و حوس حتی احوال و احالات خود و بند و همیشه باید قشور و عسا کر خود را حاضر خدمت و دستم داشته باشد و چیزی را که ا

شها با کمال رحمت و شفقت تحصیل کرده اند بخوبی محافظت نمایند پس از اتمام خطبه سلطان بطریق قبل جواب داد

ای رؤسای ممالک مختلفه چین سلاطین پیش بسز در صدد بذل مراحم و الطاف بوده و کمتر قصد سیاست و تنبیه مقصرین و عمرین را مبرک کرده خود و الطاف آنها شامل عموم مردم گشته و وضع سلطنت آنها بی عیب و نقص و مبسوط برصداقت می بود و چیزی که مایه اشهار آنها گشت همین حالات بود صاحبان نظامی آنها در جان فتاوی و بی پروائی و صداقت و حسن و عافیت و حسن خدمت بدیلم و نظیر نداشتند بدین لحاظ تا ایام اجداد الهی معین و بعد حیالات آنها گشته اسباب ترقی ممالک فراهم شد علاوه سلاطین پیش می (و نوا لک) و (و وواتک) رؤسا و فرمانفرمایان جدیدی از برای نواحی مختلفه مملکت چین انتخاب نموده تا آنکه در موقع لزوم حفظ و حراست ممالک را عا بدشها ها که بجای عمومی من محسوب میشوید خواست فراموش نکند که شها ها و پدرهای شها واحداً تان هم رعیت سلاطینی که احقاد من بودند بوده و هستند و همیشه صالح جو و مایه بوده اند اگر چه شخصاً همیشه از دیوانخانه دور افتاده اند لکن کمان می کشم قلبان همیشه ایجا حاضر است در کار و زحمت همیشه با من شریک باشند بی و طایب خدمانی که بشمار جوی است لها آورد تا آنکه مرا حصل و شرمسار سازید که مردم بگویند چون جوان بود از عهده سلطنت برنیا مد پس از این که فرمانیست سلطان با تمام رسید رجای و سران مملکت زمین خدمت بوسیده مرخص شدند و سلطان کلاه سلام را از سر برداشته لباس عراد بر کرد مورچه چین در حالات این سلطان چیر که عامل دگر باشد کمتر نوشته اند یکی از کارهایش این بوده که روابط اتحاد ممالک مختلفه چین را زیاد نموده و علم و عمل و اصلاح و آتری داده همیشه در وقت محاکمات در زیر درخت بید کھی می نشست و مرافعه و دعاوی رعیت و دهقانان را طی مینمود چنانکه در مظلومات چین درخت مذکور خیلی مطرح مژدا گره میدتود و خلاصه در سالها که چین فعلی در خصوص سلطنت این سلطان نکات مهمه اند که چند کلمه از آنها دیلا مسطور مینداریم

باید تمیزی مابین اجبار و اثر ارگد دارد و سردر جاهای آنها را با علامت مخصوص معلوم ساخت و علاوه خوبهائی را در حق اجبار می کشد و گوشمالی مائی را که با شرار میدهند باید در روز نجات مسطور داشت کسانی را که مطیع قانون نیستند باید بی آب و عمارت نمود و در عوض اراضی آنها باید داد که در مساوات معین باشد معین است که در اجرای این قوانین اسباب

امپدواری و تشویق بمعنی و نسیه برخی دیگر میشود سلطان باید به چیزهایی دلیستکی پیدا کند که بالنسبه دوام و بقاقتش بیشتر است و شخص متکام باید کلیاتش محصور و موجر باشد اقتصاد اخلاق دودمان (پس) اندازه فاسد شده بود که عبرت خلق و چاپلوسی چند دیگری پیدا استند چنانکه اگر کسی خطابه فصیح و قشنگی میخواند اگر چه جمعی و مهممل بود او را شخص خیلی قابل میدانستند مضمون این مطالب اندازه صحیح و متین است که در عصر ما عیناً هنوز مساعدند میشود مثل دیگری بجز فطاطر دارم که دیگر آن نیز حالی از فایده نیست تقوی و پرهیز کاری در مردمانی و مال دار که تر دیده میشود علاوه که و منبتی که در ایشان هست نسبت با شخص متقی کینه مبور زند و آنها را حقیر شمرده کمال پی اعنائی و بدسلوکی را نسبت با آنها میکنند هر گسی که دست از چانه روی و اعتدال بر مینماید و همیشه مشغول عیش و کامرانی است مثل آن است که او امر الهی را اطاعت و اقیاب خود نمیشد خلاصه رجال و سران دودمان (پس) از آنجائیکه مغرور با عقیدات و شئون شخصی خود بوده اند احساس کیفیت داد خواهی و انصاف را نمی نمودند و همیشه مسمول آرایش و ریات خود بودند که و هوا پرستی و میل بی اندازه که در تعریب و تمجید خود دانستند باعث شده بود که مراتب انسانیت و عقل و بیش را از دست داده بودند و طالب کور آلوده مهاسد و معاصی بودند سلطان مدکورو را پسری بود موسوم به (چاوگال) که پس از مرگش تحت سلطنت بنسبت این سلطان جوان مایل مهر طی لشکار و بر اندازی داشت بر حسب - طووات رساله (وانی) رعیت پس از اینکه دیدند سلطان جوان بواسطه رفتن لشکار و تر اندازی زحمات خود را بی نتیجه میبازد که قتل او را بستند زیرا سیکه سلطان از لشکار مراحت می نمود در بین راه حواست از يك رود خانه خیلی عربده میبگردد کسانی که قصد قتل او را کرده بودند از برای او زورقی ترتیب دادند که بواسطه بی ثباتی باندك نقلی میشکست چنانکه وقتی که سلطان را حدام او سوار زورق شده رفتند از رود خانه را غنی نمودند تخته های زورق اکلی از یکدیگر متفرق و متلاشی شد و کسانی که در زورق بودند تمام عرق شدند پس سلطان متوفی (عوانه) هم داشت با کمال جلال و اقتدار مشغول سلطنت گشت چه این سلطان مایل مهر طی با طمع بتکوه و حلال سلطنتی میداشت چندی نگذشت که قصری طالی بنام بود و دیوانخانه خود را در انجا قرار داد در ماه هم سلطنتش عمارت دیگری بنا نمود موسوم بمارت بهاری در آن اوان و کلانی چند از مالک خارجه نجف و هدایا از برای شخص شخص سلطان بیاوردند بر حسب عادت سلاطین پیش قصد آنرا نمود که مسافرتی بمقاط محتانه مملکت خود نماید و از نکات و

دعای آن آگاهی پیدا کند از آنجا که اسب در مملکت چین کباب بود چینی مایل داشت که همیشه در اوقات مسافرت اسب ریاضی همراه او باشد و خودش در سربازیه نرفته بود که بواسطه اسپهای چینی فننگ و چینی قوی کشیده میشد در زمانی گذشت که قصد بخاربه با مملکت شمالی نمود در این جنگ چینی از ضوابط و حتی مطبخ و منقاد و سردی و اشخاصی که در این جنگ خدمت کرده بودند مورد الطاف و مراحم پادشاهی گشتند و هر يك از آنها اراضی و املاک بحسد مورچین چین میگویند که این سلطان در نقاط غربی چین و در کوه (کوش لئ) گردش نمود و در زمان گردش بر عرابه سوار شده بود که بواسطه اسپهای چینی قوی همگام کشیده میشد و کالسه که چینی او یکی از مردمان دانسه مد بود که (تساو فو) نام داشت و در بردن عرابه چینی ماهر و با استعداد بود یکی از مورچین ایرانی که موسوم بعبده الله پیداوی است اسمی از (تساو فو) در تاریخ خود برده است میگوید که این شخص با ایران آمده سلطان زمانیکه بنواحی غربی مسافرت می نمود شاهراده حائمی را ملاقات نمود موسوم به (سپوانگ تو) که پس از چندی بیازد بد سلطان رفته از برای او تمغ و هدایا تقدیم داشت میگویند که مو و امک صنعتگرهای چینی قایل از طرف ممبر ما خود آورده بود و با استعداد و دستبازی آنها حماراب حدید و بعضیهای شکوه با خود در صورتیکه قبول و صدیق مسافر مو و امک را در نواحی غربی چین بنامیم چینی در هند و ایران و کلبه نمیدانیم چه نتایجی از آن استنباط خواهیم نمود ممکن است که اکنون نتیجه این مسافرت آوردن بعضی چیزهای تازه عمالک خویش بوده که بواسطه ترقی علوم و صنایع در مملکت شده باشد مثلاً اگر گوئیم علم معماری از خارج بچین آمده است لازم می آید که آثار معماری چین ماندر معماری مال غربی کمال مشابهت را داشته باشد و یا این است که ناید گوئیم آذر معماری مال غربیه بواسطه اصلاحات زمان محو و رایل شده است چیزها که می توانیم پس از مسافرت به اطراف غربی بملک خویش آورده و تا کنون آثارس مای اسب یعنی عقاید فیلسوفان اسب که بعد بصورت مذهبی در آمده چنانکه (لائو تسو) حکیم چینی در چهار صد سال بعد تحقیق این مطالب را نموده و مادر اصول آتی مفصلتر کتب فیلسوف مذکور و تحقیقات او را مسطور خواهیم داشت تلا مده و سر بدان این فیلسوف میگویند که (سپوانگ تو) نامی کل عماید فیلسوفان آنها بوده و چون سردر کتب و رساله های تاریخی بنامیم می بینیم که مقصود از آن نامی معنی توانایی دینی کل هدیه (سالت یونی) میباشد که تلفظ بودا ملقب شد چنانکه در چین او را فو می نامیدند تقریباً ده قرن طول کشید که عماید لئ

مقن در صحاح چین رواج پیدا نمود کتاب مقدس سائانه چین شرحی از این گونه مطالب
 میدهد ولی چیربکه در خصوص سلطنت (موانگ) می نگارد حسن مواطنت و مراقبت او
 در کارهای مملکتی میباشد محض گواهی و اطلاع چند گله از مسطورات او را درج میسازیم بگوید
 بجهت امورات و مهام مملکت اندازه در استعراب و وحشتم که گویا یا های من در روی دم بر
 یایع بهار قرار گرفته تنها از شدت خوف از خواب بیدار میشوم و از فکر مبتلا شدن بعضی
 مخاطرات و ارتکاب بعضی گناه ها و خطاها بیرون نیروم طبیعت من همیشه مستعد حسا کردن
 میباشد و امید استخلاص من منحصر در عمرای و وزراء و پیران مملکت است چه بواسطه تجارت
 و احتیاطی که در تنق و تنق امور دارند رفع تصور و نواقص کار مرا میباشد و زمانی که رشته
 کار از دستم کپیخته میشود هادی و معین من میشود و مرا که در امری مصر و مغرور شوم
 رفع غرور و خود سری مرا مینمایند باین روش و رفتار می توانم بسر مشق سلاطین پیش سلطنت
 نمایم در همین کتاب فصل میسوطی در خصوص سیاست کردن مقصرین و سلوک فاسقان در زمان
 سلطنت (موانگ) مسطور شده و ما آن فصل را بعد از یاد کور خواهم داشت الفصه (موانگ) در سال بی و
 نهم سلطنتش رؤسای مملکت را در حطة (تو جان) جمع نمود و ما آنها در خصوص امورات
 مملکتی متحورت نمود چنانکه تا کنون ملاحظه نمودیم رسم سلاطین قدیم چین بر این بوده است
 که عالماً از برای اجرای مهام مملک بار نام میدادند در حسب عقیده غالب مورخین چین سلطنت
 (موانگ) بوسیله مسافرت زرری که در ممالک فرسی نمود مشهور و معروف گشت این مسافرت
 که مابۀ نحو و ترقی بعضی جهالات در مملکت چین گشته باید بواسطه اسناد تاریخی ثابت و مدلل
 گردد در رساله تاریخی چین که گذارشات و روزانه مملک در آن مسطور است شرحی در خصوص
 سلطنت (موانگ) نگاشته اند و ما آنچه را که در جامع (موانگ) بوده ترجمه نموده ایم از برای
 کسب اطلاع و تمهید نکات و دقائق تاریخی مطالعه رساله مذکور حالی از فایده بدست و ما بدلا
 بعضی مطالب او را مندرج میسازیم

(موانگ) در سال اول سلطنتش عمارت بزرگی بنا نمود موسوم بعمارت ارواح محرده رمینی در
 سال سیم سلطنتش وزارت علوم و معارف را به (کبوسا) هواس کرد و (پکپونگ) را
 امیر آخور نمود در سال ششم سلطنتش مواهب (تسو) را به پیشگاه سلطنت بخواستند سلطان
 تمام آنها را با نقاب و امتیازات منتظر صاحب و در سال هتم سلطنتش طوایب (انانگ)
 بدیبا محابه حاضر شده خان بنا ری و فدویت خود را بجا کبابی مبارک عرضه داشتند و یک رأس

اسب حبلی ممتاز رسم بیتکش سدیم بیتگاه سلطنت نمودند در سال نهم سلطنت عماری که
 موسوم بعمارت بهاری بود بنا نهاد و در سال یازدهم سلطنت پدر (اسپونک) را (اسپونک
 یکی از نجیبای بای تخت محسوب میشد) رئیس معارف قرار داد و در سال دوازدهم سلطنتش
 بدستباری (مائو کونگ) و (کونگ کونگ) و (فونگ کونگ) و چند نفر صاحب منصبانی که درجه
 سرتیمی داشتند طوایف (کوان زونگ) را دستگیر نمود و در زمستان همین سال قصد محاربه با وحشیان
 غربی را نمود بر حسب عقیده (ایت سو) مورخ و فیلسوف بزرگ پس از آنکه سلطان طوایف وحشی
 را مطیع و منقاد ساخت شمشیرهای دو تپه و پارچه های مخصوص بهوت او رسم هدیه بفرستادند
 در سال سیزدهم سلطنت سلطان مجدداً مریم محاربه با طوایف غربی نمود (اسپکنتک) و چند
 نفر از سرتیم ها با او همراه بودند و در (یانگ کان) از دو بریا نمودند نتیجه این مسافرت
 این بود که در باغیز همان سال طوایف غرب باج و حراج بجهت سلطان بیاوردند و در سال
 چهاردهم سلطان سلطان طرف کوه (کین) متوجه گشت تا در آنجا شکار نماید و در ماه پنجم
 همین سال عمارت بزرگی بر پا کرد و در زمستان همین سال فرمانی بجهت دریاچه معدس (پنگ)
 نمود در سال پانزدهم سلطنت طوایف (لیک) بجهت سلطان مائیات میاوردند سلطان در
 همین سال برج بر روی ساحل و بتاشای دریاچه (یان) برفت در سال هفدهم سلطنت
 سلطان نکوه (گوش لی) مسافرت کرده و در بین راه مادر سلطان عرب را ملاقات نمود
 در همین سال مادر سلطان ضربت از رای زیارت سلطان بدو افتخار حاضر نمود و هدایا تقدیم بپسگاه
 سلطنت نمود بر حسب نوشتهجات تاریخی یکی از مسافرت های سلطان بدره تانگی بود و چیزهای حبلی
 عجیبی که در آنجا پیدا میشد بدست آورد از قبیل حشرات و رازهای بزرگ آبی و اردها و مار
 و بعضی تخمهایی که در حلالا میروند مادر سلطان غربی سوار بر عرابه شده بود که با برندهای
 حبلی قسنک زینت یافته بود و در این گردشگاه همه جا با سلطان همراه بود برهای حبلی عجیب
 و زیادهای حبلی ضربت عرابه مادر سلطان غربی را میکشیدند ملکه مد کوره چون مہلی نمود
 که در قصای عرب متعاشی و هوای محبت گردش کنند دوش ها و کوزن های بزرگ اسانه براه خود
 به بست لباسهای او کالی از حواهرات عربین گشته بود و در دره مذکور حصرهاییکه بحواهرات
 سبز مزین شده بودند روی چمن کترا دیده بود بر روی آن حصرها بسته نواها و سرودهای
 حبلی دلکش حواید حلامه ماکه و سلیمان اسباب کمال ازادی و عیش و عشرت را در آن نقطه
 بجهت خود فراهم نمودند پس از اتمام و احتتام حسن سوار لکه امیری سده از خطر محو گشتند

بر حسب مصامحتی که از نوشته‌جات دیگر بدست آورده آمد سلطان مذکور از برای مسافرت بنواحی غربی فلان گیرا امر فرمود تا حال برسد چون حال زودت سلطان را مصلحت ندیدند که مسافرت نماید زیرا که مصموم حال این بود که از دهانی از آسمان یاقین می‌آید ، مسافت سینه را طی میکنند پس از آن طرف آسمان خروج میکنند یکی از مبلسوطان که (لی) نام دارد میگوید (مووانک) دو دفعه بنواحی غربی مسافرت نمود و در بین راه چند نفر از مردمان با اطلاع و دانشمندان را باو معرفی کردند تا آنکه از برای ارائه آثار قدیمه و اشیا عتیقه که در نقاط مختلفه میدامیدند حاضر باشند سلطان پس از پذیرائی آنها اظهار دانست که نام يك از شما ها مبل دارید ما را بیایید تمام آنها جواب دادند تکلیف نوکران است که مبل آقای خود رفتار کنند سلطان از جواب آنها خیلی دلشاد شده چه آثار صداقت از کلمات آنها هویدا بود در همین اوان مجلس طرفی برپا کرده تقاضای داکتر و دندوسازهای دربار سواختند پس از آن حصار مجلس دستار بهم داده رقص گوناگون نمودند اثاث البیت و بساط مجلس تمام از پوست حیوانات و چوبهای ملون رنگ و روعه زده بود حلامه (مووانک) چون وضع مجلس را مطابق مبل خود دید فریاد بر آورد که میخواهم بدانم کی می تواند آمد .

صل واستعداد در انعقاد این جنب مجلس نکار بود زمانی که سلطان دارای اسبهای پر رو و زود پیاگشت (اسامو) را امر احوری آنها ماهر صاحب همیشه اوقات مبل سلطان بر این بود که مقامت هواهای نفسانی خود را بنامد مثلا یکی از هواهای طبیعیش این بود که محض سیاحت در عالم مسافرت نماید (نسو کتک) از پدر خود خواهش نموده که سلطان را رانهای خیلی لین نصیحت نماید تا آنکه پیرامون هو های نفسانی خویش نکردد بر حسب نوشته‌جات تاریخی در وسط دریای شرقی جزیره است که در اینجا رود خانه هائی جاری است تا لب پاردها میدهند سلطان حوراک هنت اسب حاصه خودی را از آن حرره همین نموده بود در آن جزیره به آتی پیدا میشود که گناه نمیان نام دارد اسپهائی که از آن بیانت مباحه رند میتوانستند روزی صد فرسنگ راه بروند مطابق نوشته‌جات دیگر (مووانک) در زمان مسافرت ده نفر مورخ با خود همراه داشت آنچه را که در نواحی و اطراف مشاهده شده می نمودند مسطور میداشتند به علاوه آن مورخین کلها و سنگهای قیمتی که در بین راه دیده بودند کوفته در روی سرابه مخصوص میگذاردند و با خود میبردند و این تاریخ نویسا همه جا ران ، تکلیف نامور و خودشان در عقب پادشاه میرفتند سلطان بز در زمان مسافرت در راه سوار بود که خدمت

اسب او را میکشید و هر يك از آن اسبها بواسطه محاسباتیکه داشته باسهای مخصوصی بجای نشاند
موسوم شده بودند

فیل و فیلکه (لی) نام دارد از قول معلم (تائوفو) مطالب دهل را اظهار داشته است
پس از اینکه وحشیان (سبو) اسبها را اعتقافش فراموش نمودند سلطان امر فرمود رؤسای
انها را دستگیر نمایند چون رؤسای (سبو) مراسم عبودیت و بندگی خود را به پیشگاه
سلطنت عرضه داشتند سلطان بیای تحت معاونت نمود و مقرر داشت که طوایف مملکت
(نسو) را که اسباب سرامت طوایف (سبو) شده اند بنیاید « تائوفو کالسه که بی
ماشی چون در تربیت اسبان کالسه سلطان مهارت بخرج داده بود و از عهده خوب رآمده
بود سلطان شهر جنو و منقطات او را و ککنار نمود در یافتن همان سال طوایف
(رانگ) را به (طائوان) که در جنسی واقع و وطن اصلی آنهاست مهاجرت داد و در حال
هجره هم سلطنتش عمارت ارواح زمینی را محل اقامت خود قرار داد و در سال بیست و
چهارم سلطنتش بیکی از مورخین امر فرمود که مسعود نکاشتن و طایف سلطنتی بشود و در
سال بیست و پنجم سلطنتش عزم دستگیر کردن وحشیانی را نمود که از شدت و سختگیری کلاب
نم داشتند یکی از مورخین میگوید که (تسپکنک) به پدرش اظهار داشت که سلطان را
از این جهال متصرف سازد سلطان گوش به حرفها نداده عزم محاربه با آنها نمود این
محاربه سبب شد که دیگر طوایف و حتی مالیات جنسی که از قبیل حیومت وامنه بود بجهت
سلطان فرستادند طوایف میکشید که طوایف (ککنک) مملکت (سبو) را تصرف نمودند و
یکی از سر کرده ها که (مائو) نام داشت طوایف مد کوره را تا حدود (نسو) عزیمت
داد در سال سی و هفتم سلطنتش به نهر از صاحب منصبان بررک که در حقه سرچی داشته باسلطان
مشوریدند و عساکر شورشیل با حدود ه رود را احاطه نموده بودند حاربت بزرگی باایال
(یو) رسانیدند و تا حدود ککوئی که موسوم به (یو) بود تاحت و تاز نمودند در همان
اوان مردمان ایال (ککنک) بجهت سلطان حاج و حراج فرستادند در سال سی و نهم سلطنت
سلطان رؤسای مملکت را بکوه (طو) خواند در سال بیچاهم سلطنت بیکی از رؤسای مملکت
را که (لپو) نام داشت قلمی محاکمات نمود و در سال بیجیاه و پنجم سلطنتش پس صد و
چهار سالگی در عمارت ارواح زمینی دنیا را بدرود گفت پدرش را که (لی) نام داشت
و ارث ناچ و نیم نمودند (کونگ و انک) اسمی است که در زمان سلطنت او دادند تاریخ

چهار سلاطین که بی در پی جانشین (گونگ وانگ) شدند مسلم و حالی از ایهام است یکی از آن چهار سلطان قشون محیه دستگیر کردن طوایف وحشی عرب نهر ستاد و حشبان پس از آنکه مطیع و منقاد شدند چند اسب بجهت سلطان رسم هدیه فرستادند بر حسب روایت متواتره اسپهای چین از تاتار فرستاده میشد که گاهی رؤسای قوم برحم پینگش تقدم پیشگاه سلطنت میکردند و گاهی امپراطور ها پس از دعوات بجهت نهر ف درمی آوردند ظاهراً در آن اوقات اسب نر مملکت چین خیلی نادر و گه باب بود چه عتیق زیادتی که امپراطور ها از رای احد این جهولان داشته اند دلیل بروکی بر این مدعی میباشد متلاجاتین سوم (مو وانگ) یکی از ملاد نزرک مملکت خود را بسکی از مهر های خود بخشید چرا که تربیت اسپهای سلطنتی را ماندازه خوب نموده بود که سلطان کال رما و خرمندی را از او مرسانیده بود ولی سلطان مذکور مانند امپراطور رم که اسب مخصوص خود را از اجراً مخصوص دارالشوری قرار داده بود اسباب تعجب و تعمیر بی نوع بشر را فراهم نکرد خلاصه عمل و قدرت کامله الهی ~~که~~ هیچوقت راضی نمیشود بدون جهت بی نوع بشر مورد ظام و تعدی گردد اراده فرمود که سینه و کبری را که لایق یکی از سلاطین دودمان (چنو) بود بنام اراد (چنو) بدهد اتفاقاً یکی از اصحاب مهر مذکور که دارای حکومت انجپی شده بود دودمان (چنو) را مقررص ساخت و دودمان (نس) را محسبی او مقرر ساخت این دودمان اخیر ظاهراً در اوقات سلطنت خود یادی از اصل و نسب خویش می نمودند مورحات روزانه سلطنتی که تعلق باین عهد میکرد از امپراطور (ایوانگ) شروع میکنند و شرح حکومت اسپهای چین را مینهدند مثلاً در زمان سلطنت (ایوانگ) دوازده حکومت سین بیستر بود خلاصه داد حوامی ملل که همیشه منتظر آزاده بروردگار است دامن گیر سلاطین بدو مدار میشود یکی از فیلسوفان که (کنگ نسو) نام داشت کاوش همیشه این بود که سلاطین را متنبه می نمود این فیلسوف در کتاب مخصوص مطالب مظلومه مات را که در حق سلاطین خونخوار و ظالم نوشته بودند جمع نمود بی الواقع تندی و اثر اشعار مذکور که جهالات و نصیر سلاطین را اظهار میدارند خیلی اسباب حرمت است اشعار مذکوره پس از آنکه ما بهین رعیت شعوع را افسار پیدا نمود سرجم را سوراخید یکی از اشعار مذکوره که در خصوص حرص و بی رحمی و اسراف (ایوانگ) گفته شده ماندازه مؤثر و مهید بود که مردم را نسبت بسطغان مزبور متغیر و خشمگین نمود این سلطان نه این بود که از حکمت مردم غفلت داشت بلکه از

رای جلو گیری فتنه و فساد عیش گرفته بود که افراد رعایا با یک دیگر پیجوی صحبت میبند
 و اگر میگردید حکم آنها قتل بود سابقاً رئیس محاکمات تاریخی و علم هیئت صبح که میشد
 خصوصیات برج (فانک) را ملاحظه می نمود و پس از آن برج (شو) را که بر شمس
 و قمر بود و از روی این قاعده می توانستند استنباط نمایند که در موقع بهار اجناس در چه
 نقطه آسمان توقف خواهد نمود و همیشه سه روز پیش از وقت اعیان را بجهت امر فلاحت خبر
 می نمودند و اعیان نیز راپورت آن مطالب را بجهت سلطان میفرستادند سلطان ماحلوس
 بیت و کمال صداقت تشریفات زراعت را فراهم می نمود و قبل از اینکه مشغول به تشریفات
 بشوند امپراطور با رجال و سران مملکت سه روز را روزه میگردیدند از این روی معلوم میشود
 که چنین ماهیست زراعت جنبی اهمیت میدهند خصوصاً لحاظ اینکه تا آنکه بجهت تشریفات قربانی فدات
 مقدس الهی صرف میگردند از حیثیت آن دراعت بوده و جهت دیگر آنست که کشت و زرع زمین ثروت
 حقیقی مملکت را فراهم میکنند اعیان پس از آنکه خود را حاضر و مستعد عمل زراعت
 میکنند امپراطور استحمام مینماید و پس از آن قدوسی شراب بر زمین ریخته قدوسی از شراب زمین
 ریخته را مینوشد و پس از آن ماکال احترام کاو آس را بدست گرفته زمین را چند خط شعری
 کند پس از آن رجال مملکت بق زمین را شعری میکنند عمل زراعت که تمام میگردد سلطان
 قدوسی از گوشت گاو قربانی را مبل میکنند و باقی را برجال میدهد و کند ماهی که از
 مزرعه حاصل میشود در ابارهای مخصوصی میریختند و رئیس محاکمات تاریخی تمام را بدقت
 ملاحظه می نمود چه گان میگردید مرگه عملی در خصوص این تشریفات بشود مبتلا بختم و
 غضب خداوندی خواهند شد و آثار بدیجی در مملکت پیدا خواهد گشت متلاً وقتی را اتفاقاً
 سلطان غفلت از این تشریفات کرده در همان اوان فشوئش محاربه با وحشیان نموده
 منهزم و منکوب شدند پس اهل مملکت تصور نمودند شکست فشان بواسطه غفلت
 در عمل زراعت میباشد خلاصه اکنون در منوسه ادبای پکر محسمه های سکی
 دیده میشود حکه تعلق بهد (سیونک و امک) دارد حاشی و ولعهد سلطان
 مذکور (یوانک) نام داشت این سلطان که پیش به بهبودی کاری و از
 آندرون بیرون نیامدن بود بیدنامی و بدقدمی معرووف گشت در سال دوم سلطنتش
 سه رودخانه بزرگ طعمان نمود کوه (کی) که سابقاً مذکور فاشته ایم حراب شد مالبسات
 رعیت را بجهت محاربه که سلطان از برای ترصه محبوبه خود لازم داشت زیاد نمودند شعرای

چین بلکه وزرا هم از برای تنبه سلطان مطالب هجو آمیز بنوشتهند پسر زن ععدی سلطان که وارث حقیقی او بود محروم از همه چیز گردیده با مادرش شاک تانار روانه شدند و از آنها استمداد خواستند و پسر صحنه سلطان با منبازات و منصب و بجهندی که تعلق به پسر دیگر داشت نابل و منتحر گردید در سال هشتم سلطنت سلطان (سهوان گنک) رئیس ایالت (جنگ) رئیس معارف شد و پس از اینکه تبویب القلوب رعیت گشت بمودسی که (یو) نام داشت اظهار نمود که خانواده سلطنتی خیلی قسمت پیدا نموده آیا احتمال اصرار آن می رود یا نه مورخ در جواب گفت خانواده سلطنت در یک باغراض اسب عنقوب برقهایی و حتماً شمائی تر افرشته خواهد شد و آنوقت کسی دیگر نمیتواند حلو کبری آنها را بکنند القصة سلطان که همیشه از سر کئی همسایگان خود میترسید مخصوصاً ملجسط آنکه پسرش بواسطه کینه که داشته محرك و مهيج آنها بکشت قشون حاضر نمود و باها امر فرمود در وقت نزدیک شدن خطر آتشی بروی اراضی مرتعه روشن نمایند تا اینکه بدین اشاره صاحبان اماکن محاصره بکملک سلطان بیایند خلاصه از آنجائیکه حرکات خون آمیزانک از هر قبل همیشه در پیش مردان خریداری دارد تا آنکه درجه اقدار و همیشه خود را بپردازان طامس سازند محبوبه سلطان مصدر همه جور حرکات زشتی گشته بود مگر آنکه از خندیدن و استهرا هنوز حلی برده بود پس سلطان از برای اینکه محبوبه خود را از خود راضی کند و او را بچندان امر فرمود در اماکن مرتعه آتش روشن کرد تا آنکه صاحبان محضال اینکه سلطان دوچار خطر شده بامداد او بیایند محبوبه سلطان چون حرکات و (مانور) دسته جات قشونی را دیده و لغو دید شروع بخندیدن و استهرا نمود سلطان نه فقط يك دفعه از برای ترسبه خاطر محبوبه خود عساکر خود را فریب داد بلکه مکرر سرازهای بچاره را مورد استهرا نمود و شخصاً خودش حلی داشت از آنکه محبوبه تن مخلوط از سحر به سرازان ببارد بالاخره صاحبان محضالان و قشون نسبت بساطان مندر و مندر شدند طولی نکشد که طوایب تانار محتملاً مانند سبیل داخل مملکت شدند چون خبر رسوس سلطان دادند غالب سرازها از ترس اینکه بیاد باز دوچار فریب سلطان گردند اقدام در آمدن نمودند پس سلطان بواسطه بداشتن قشون کافی عمرص مملکت در آمد خلاصه جماعت تانار محبوبه سلطان را بروده و عنایم زیاد را داشته مملکت را تب و غارت نمودند در این اوان بعضی از رؤسای ایالات رسیده جماعت تانار را از حاک خود بیرون کردند علیه و همیشه رؤسای مذکور باندازه حلوه کرد که در آن تاریخ بعد استقلال سلطنتی

پیدا نمودند مطابق مورخات یومبه در سال ششم سلطنت سلطان مذکور کسوفی هوید آگشت چنانکه در منظومات چین شرح آن داده شده است و نیز در همان منظومات شرحی در خصوص سلطان و مجبوه اش (پواس) مسطور شده صفت سلطان از روی خاطر ملایکه و حرکات لغو خواجیه های آندرون تماماً در دهل اشعار هجو آمیز مشروح است و ما بعضی از مضامین آنرا ذیلاً مسطور مینماییم

ای سلطان املاک دیگران را تصرف مکنی و اشخاصی را که مستخدم سایر پند بکار بازه پنداری مردمان بپکنه را منعم مکنی و آنها را در آتش میاندازی ولی مقصرین را سبابت نمیکنی عثمان اختیار را بدست زن پر کوئی داده که اسباب بدبختی تو را فراهم میکند گوش بنعایج و پندهای بی ضرر صانه نمیدهی تا زمانیکه این زن منقول حکمرانی است حواحه ها کمال استقلال و اقتدار در خود می بینند خلاصه در این اوان ستاره اقبال دودمان (چو) رو به افول و ضروب گذشت ولی مذلک پانصد سال دیگر سلطنت نمودند اما گذارشات این ازمنه اجبره جز اهلاب و اغتشاش و انواع و اقسام جرائم و فسل نفس و جنگهای دائمی چیز دیگری نمی بود میتوان گفت که این اوقات اوصاع مملکت چین شبیه باوصاع مملکتی عهد وسط فرانسه بود طولی نکشد که (پنک وانگ) پسر (یوانگ) را با تعلق ادای رؤسای مملکت سلطان نمودند این سلطان دیوانخانه خود را در شهری قرارداد که واقع در ایالت (هوان) بود و آنجا را دیوانخانه شرق نامید و دیوانخانه ضرب که اقامتگاه دودمان سابق بود بسوی از شاهزاده کان واگذار نمود و شاهزاده مذکور را بلقب حدیوی ملقب ساخت تا آنکه جلو گیری از سرکشی تبار بنامد همین شاهزاده امر فرمود که بر روی طرف بزرگی شرح بختیدن سهر مذکور را که اقامتگاه سلاطین بوده حکاکی نمایند و در اعا سلطان چین را سلطان فلکی نام نهاد. این یشای تاریخی را که در سنه ۹۶۶ در ایالت (چانسی) پیدا نموده اند لقب سلطان فلکی که (پنک وانگ) داده اند با خوب میفهماند چه این لقب را پسر سلاطین چین نیز میدادند چنانکه در مصر همین رسم شایع بود ولی اگر می بینیم که در بعضی نقاط تاریخ چین سلاطین پسر آسمان نام نهاده اند اعتقاری بان نشاید خلاصه ممکن است که در بعضی موارد سلاطین چین این قبیل القاب را داده باشند ولی غالباً مورخین این کلمه را در اینیه تاریخی پیدا نموده اند خلاصه مورخین چین شاهزاده (اس) که بلقب حدیوی ملقب شده بود مورد ملامت ساختند بلحاظ اینکه قرانی را که امپراطورها باید بجهت دات مقدس پروردگار بنمایند و مخصوص بانها بود

اشخاصی گفته که از علم و پیش و آگاهی و دانش سرور داشتند از این رو معلوم میشود که گوشتن وسی مبلمی که از مغرب محاکه چین رفته و در صدد اتمام و یوحین عقاید خود بر همان چین میباشند بی بایده و بی نتیجه میباشد بر حسب تحقیقات و اطلاعات و معاسد مملکت در این از همه تاریخی لازم بود که هادی و راهمائی بجهت هدایت خلق و بر طرف نمودن طلب سهل و پیشوائی آنها برگزیده شود صورت ممکن است که اقتدار و وجود این قبیل مقصدی جلوه و پروری هدایت داشته باشد ولی امر آنها تا نسب و مالال فی جلوه و پرور نخواهد بود زمانیکه بزرگان سعی عدالت و صداقت را فراموش میکنند کسانی پیدا می شوند که جهت حقوق مردم را مینمایند پس حکامیکه امر دعات در مکر جاه طلبی و پروری و منافع شخصی میباشد چند مرتبه که از جانب پروردگار مؤید شدند ساعت مذکور را بر آه حق مطالبند مثلا دو نفر از پرگزیدگان (لائو تسو) و (کنفسوس) بود که از بی تعالی اوصاف مملکتی ملول و متعمر شدند لهنما در صدد معالجه آن برآمدند ولی چون اصول و قواعد آنها مختلف بود نتایج کار آنها بکار ناهم ورق دانست پس دستور العملی (کنفسوس) دستور العملی بود که مناسب و مناسب بود و عیب بود ولی دستور العملی (لائو تسو) ملحوظ آنکه خیلی راهدانه بود با حال رعیت مافات داشت عقاید (کنفسوس) روز بروز اسباب ترقی اوضاع حکومتی و مملکتی گشت در صورتیکه عقاید (لائو تسو) اسباب ترقی مرتب روحانی و نفرت از تشووت دنیوی و انالی حال فقرا و صفا گردید چنانکه بوسیله همین سعادت سومه ها و جانها و های متعدد در مملکت تأسیس و باز شد و در صوامع و معابد مردم مشغول ریاضات گشتند که اسباب سعادت و نجاتی مردم میگردد خلاصه (لائو تسو) روز چهاردهم ماه سوم سال شصت و چهار ول از میلاد بچهار و چهار سال قبل از (کنفسوس) در ایالت (آو) متولد گشت مردان آن دانستند حکیم عقاید او را بصورت مدعی در آوردند بلکه باس اندازها ضایع کرده وجود او را وجودی اندی و فنانا پذیر تصور نمودند امره احرری مرتبه ربوبیت از وای او نائل شدید پس بنا بر مسلحی باسکال مختاب در عهد های مخصوص با بود و پرور هم میرساند کسیکه عقاید (لائو تسو) را بصورت مدعی در آوردند ببول ربوبیت از نچار و لا صلاح بودند زیرا حقیقه عقاید مذ هبی محتساج بیک صاحب الهی میدادند تا آنکه مدیر و حکام آن عقاید گردد در رحمة لاین و عرائسه که از کتاب آن حکیم دانسته نموده ایم بوسیله حوشی که دارد نوع جدید بود اگر منصفی مطالب آن ببطر اروپائی ها رسد بود عرایسه همس آگاهی دیگری از بیانات

آن را مذاکره پیدا کنیم پس اکنون جز از شخص خود حکیم و کتابی که گذارده صحبت دیگری نمیکنیم خیالات واهی پیشفولی را که مریدان و تلامذه او قبول کرده اند باو نسبت نمی دهیم ولی حال شفقت و تاسفیکه از کلمات آن محض دلسوزی به بنی نوع بشر پیدا میشود محیی میداریم چنانکه همین حالات در کلمات (بودا) پیدای شود تقریباً شش صد سال طول کشید که از همین کلمات شفقت آمیز و مطالب تأسیب انگیز حضرت عیسی بمردمان وحشی اروپا اظهار نمود — و ما این قبل مطالب را در فصلی که شرح معاصرین را میدهد مسطور میداریم پس الحال تصرطاتی را که دو حکم دانشمند باوصاع و چگونگی عمالکت داده اند اظهار مینمائیم مطابق خبرهای مختلف بدر (لائوسو) یک نفر مرد دهایی بوده و خودش تا سن هفتاد سالگی زن اختیار نکرده — ولی بعد یک زن دهائی را که چهل سال عمر کرده بود بمزاجت خود درآورد اگر کوش بخرهای تلامذه الهیکیم بدهم منقول است که اوصاع غایبی دلالت بر حالات (لائوسو) می نمود مادرش بواسطه تأثیر یکی از ستارگان باو حامله شده و هستاد و یکسال تقریباً در بطن مادرش متمکن بود منول کشیدن دوره حمل آن موجب عدم مصاب اقا می شد که در پیش او حد م می نمود پس آفتاب او را بیرون کرده مجبور گشت که مدت زمانی در بیلاقت سرگردان و بی منزل باشد بالاخره در زیر درخت آوئی نشسته و پسری زئید که موهای سر و موهای او پیش تماماً سفید بود لهذا باسم درخت آو او را موسوم نمود ولی چون دید کوشهای طفل خیلی مراز است درخت آوی گوش دار نم نهاد ولی مردم از موهای سفید بکه آن طفل درس کودکی داشت تعجب مینمودند بدین لحاظ او را (لائوسو) نامیدند یعنی طفل پیر مرد بر حسب احادیث و اجبار چینی ها (لائوسو) قبل از حلقه عالم وجود داشته یعنی حقیقت آن از نور پروردگار سرشته شده اگر چه (لائوسو) در اعصار متوالیه ما اشکال مختلفه متشکل شده ولی روز تولدی از برای او تصور نشده مگر در دایره و سمت آسمان و زمین را و صبح تر نموده و صورت آن را باشکال مختلفه در آورده و ماخذ تمام تشبیرات این عالم را از آب و گل قرار داد و حسب روایت افسانه چینی ها (لائوسو) میگوید صفت تولد او قبل از تشکیل یافتن اجسام و تکوین اشیا صورت گرفته بلکه تشکیل عناصر بسطه و غیر آله بواسطه وجود او بوده و در وقت حلقه عالم در وسط اقیانوس ایستاده و گاهی در فضاها ی غیر متناهی سمود نمود — ولی چون صرف نظر از

مطالب واهی که مریدان آحمکیم دانستند باز نیست میدهند بجاییم می بینیم که این حکیم خیلی
 خامل و خاموش بوده و هیچ خود غائی نمی نموده پس ابد آنستعجاز و چیز های غیر طبیعی
 را بخود نسبت نمیدان چیربکه راجع لهوائی او باشد در دست نداریم چون حکیم دانشمند با
 پس گذارد مورخ دودمان (چئو) کتب کاری که از برای او پیش شد یعنی تاریخ نویسی اسباب
 تشویق او تحصیل کتد بدین لحاظ اطلاع کاملی از تاریخ و عقاید مذهبی چینی ها دست
 آورد ماسطوریکه در استدلال بعضی مطالبی که در تاریخ فرو گذار شده مجازیم همینطور می
 توانیم بگوئیم که شغل کتابداری را که مدتها سلطان بن حکیم داده ملاحظه آن بوده که حکیم
 بیچاره عقاید نویسندگان قدیم را از روی کتب کتابخانه دولتی بدست آورد در صورتیکه می
 دانیم چون در آن از منة اختراع چاپخانه هنوز نشده بود چاره دیگری از برای کسب اطلاع
 از مطالب تاریخی نبود علاوه جای شبهه نیست در اینکه دانشمند بزرگ از نوشتجات متعنه پند
 نیز آگاهی پیدا نموده چه در منصبیات و تألیفات او غالباً از وقایع و کددارشات هند گفتگو
 میشود بر حسب تحقیقات و استدلالی که از خارج نموده ایم که در حور این رساله نییاشد
 عقاید برهنی را که بودا در چهار صد سال قبل در هند ترویج نمود در چین نیز سرایت
 کرده مطابق بعضی روایات دیگر (لائوسو) مغرب چین مسافرت کرده پس از فرای
 مبهمیم که اطلاعات (لائوسو) وسایل مذکوره بوده مسافرت (لائوسو) بخارج
 اول مسافرتی است که حکیم و فیلسوف چینی بخارج کرده باشد جهت اشکونه مسافرت
 معلوم است که چیست پس همان جهت که اسباب مسافرت فیلسوفت پند
 و افلاطون مصرند (لائوسو) را نیز مسافرت به مغرب چین و اوار نمود —
 تحصیل کمال و معتقد شدن عقاید حوین و فراهم نمودن سعادت نوع بشر که منتهای آمل
 مردمان نزرک میباشد جهت و محرک آنها مسافرت و مهاجرت می بود مراجعت (لائوسو)
 را از سفر مغرب نکاشته اند از این رو معلوم میشود که کسب خود را قبل از مسافرت
 نکاشته عقاید عدی را در خصوص الوهیت ثلاثه و کله (رهوا) را که نر اسرای بابلستان
 در هنگام مسافرت یاد گرفته در آن کتاب معروف بدانت است پس الاشک انچه را که (لائوسو)
 از گذارشات متعلقه بخارج ممالک نکاشته مطالبی بوده که در خود مملکت چین خود پیدا نموده
 بود گویا تمام این مطالب در کتب کتابخانه دولتی درج گشته بود و از روی آنها استساخ این
 مطالب شده احکمر در نظر داشته رشیم دیوانخانه (چئو) مدنی در ایالت ضری (چالی)

مستقر بود پس از آن محبوب رود خانه (هوآنگ هو) منتقل گشت چون پیدایم مورجینی که با موآنگ مسافرت کرده پستی نگار (گوش لون) رفته کتب ح - را در کتاب خانه دودمان (چو) گذارده از قراین مذکور معلوم میشود حکیم دانشمند که مدتها شغلش کتابداری بود جبالاتی که از مغرب چین سبب کرده نماند را جمع نموده ولی چیزی که محل ایراد است همین نقاط عربی چین است که سبب نگاه سلطنت و حکیم دانشمند و مورث جبالات تازه شده است هر آینه اگر سردی که پس از مرگ ولی (اس) پنهانور پیوست اشتباه و اختلافی متصور گردد بوسیله شرح عقاید (لائوآسو) رفع شود کتاب (لائوآسو) که تعلق بشصده سال قبل از میلاد میکند مسلم نماند مورجین چین میباشد علاوه شبوته کلمات آن از حیث صورت و معنی اندازه خوب و مرغوب میباشد که گویا مابین کتی که در نویست سال قبل از میلاد حکم بسوختن نموده پس از آن کتاب را ترجمه کردیم همچو استنباط نمودیم که اقسام و پوشیدگی آن بواسطه این بود که کلمات آن بشمار عبر منظمه نوشته شده بود و هوایی مکرر و اصطلاحات محصر منسطور گردیده این شوه شبوته تمام حکما و فیلسوفانی است که در ازمینه همیشه تألیف و تصنیف کرده اند بهی صورت اختصار بتلامذه خود تعلیم می نمودند و بعد ایشان بطول زمان تدریجها و حواشی از برای آن می نگاشتند حدانی را که قدمای چین برستس میکردند مؤثر کل عالم میدانستند که چینی جدا مطابق است با کله یونانی و لاتینی آن ولی علائم و آثاری که از برای آن قائل شده اند مطابق است با علائم و آثار که اهل شرق معتقد بان هستند که بعد از آنکه بوسیله کلمهها و یونانیها سرایت ماهر عرب کرده است دانشمندان این ملوایب تمام اعمادشان این بود که روح را باید مزه از آلائش و تعلقات جسمانی نمود گویا این عهد به رحمت و ایات مورجین عهد ما عقیده (زداستر) بوده چه بطور است (زداستر) اسباب سریب این عقاید از آسپای شرقی و مرکزی با سبای عربی شد پس از آنکه بطول زمان مخرب شده سر منشأ عقاید عیسویان گشت یکی از شاخ خوب آن قبل با تریک در آن بود که اندک در خاک هند بروز و ظهور پیدا نمود از لحاظ تدریج هرد در چین و ایران و (کله) و آسپای صغیر و تن و بعد هودنار پانموده هر آینه اگر عقاید و مذاهب مالی عتله را سرسأبیم شبیه نمودیم باید اسباب حیرت شود افسوس که این رساله ~~صحنه~~ جاییش این را ندارد که درست استدلال تمامیم پس فقط فصاحت بشرح یکی از عقاید (لائوآسو) میباشد در حکیم